



سخرانی مشہد ۱۴۸۴؛ گذشت خانما
حاج حسین خوش لہجہ

مشهد ۸۴؛ گذشت خانمها

بسم الله الرحمن الرحيم

حالا خانم‌های عزیز، من از شما تشکر می‌کنم تا زنده‌ام. شما اجازه دادید به همسران عزیزتان بیایند [زیارت امام رضا]، امیدوارم در پناه امام زمان (عجل الله فرجه) حفظ باشید. این همسران شما آمدند، خدا توفیق داد، من هم قدری صحبت کردم. امیدوارم زهرای عزیز راهتان بدهد. چون که زن می‌تواند جلوی شوهرش را بگیرد؛ اگر بگوید نرو، او ناراحت است. الحمد لله، شکر رب العالمین، من تشکر از تمام خانم‌ها می‌کنم، به

گل های امام حسین (علیه السلام) اجازه دادند، آمدند در مقابل حضرت.

خانم! تو اجازه دادی این ها آمدند در خدمت علی بن موسی الرضا. ان شاء الله، امیدوارم شما همیشه در خدمت زهرا باشید. امر زهرا را اطاعت کنید. من هشتاد سالم است. بیایید کلاه سرمان نرود. بیایید زن و مرد در امر باشیم. والله، امر ما را نجات می دهد. ای خانم های عزیز، والله روایت داریم امام صادق (علیه السلام) می فرماید مادرم زهرا مثل مرغی که [دان] خوب و بد را تمیز بدهد، دوستانش را از صحنه محشر جمع می کند، پیش خودش می آورد. امیدوارم خانم ها که اجازه دادند به شوهرانشان که بیایند از آن ها باشند [که] زهرای عزیز

در محشر جمعشان کند، ببرد پیش خودشان.

امیدوارم این خانم‌ها از ولایت دوری نجویند. امیدوارم که زهرای عزیز این‌ها را بپذیرد. امیدوارم که در محشر زهرای عزیز این‌ها را بپذیرد. بگوید خانم‌ها شما ممکن بود بد اخلاقی کنید، [به همسرانتان بگویید] نروید خدمت اولاد من، بچه من، فرزند من؛ [اما] نکردید، تحمل کردید، من الان راه به شما می‌دهم. اما آن خانم‌ها دیگر به حساب این آقاها نگذارند، از قلب مبارکشان بگویند [که راضی‌اند]. [نگویند] تو رفتی و این جوروی شدی، این جوروی [شد]، دیگر مصداق برای آقاهایشان به جا نیاورند، یعنی رضایت کامل داشته باشند. امیدوارم زهرای عزیز هم رضایت کامل [داشته

باشد] از این خانم‌هایی که اجازه فرمودند همسرهای عزیزشان بیایند خدمت اولاد پیغمبر؛ نه اولاد پیغمبر، خود پیغمبر. من تشکر می‌کنم از همه‌شان.

از آن جوانان، آقایان هم تشکر می‌کنم که حاضر شدند یک چند روز از خانم‌هایشان دور بشوند. امیدوارم آن دوری عزیزان من به ولایت نزدیکتان کند. امیدوارم که زیر سایه ولایت [باشید]، همین جور که [حضرت زهرا عمویش] عباس را راه نداد، [سلمان و اباذر و مقداد را راه داد]، شماها را هم راه بدهد. امیدوارم که، درخواست می‌کنم از حجت خدا، امام رضا، از خدا [که] دعای ما را در حق شما و خانم‌هایتان اجرا کند.

قدر بدانید عزیز من، یک جدایی‌هایی است نزدیکی است، یک نزدیکی‌هایی است جدایی است. آن نزدیک خانم‌ها [بودن] که امام رضا را فراموش کنیم، زهرا را فراموش کنیم، آن دوری است. اما دوری که آنها را دوست داشته باشیم، محبت داشته باشیم، نزدیکی است. مگر نبودند چند سال خدمت پیغمبر اکرم؟ دور شدند و دور بودند، اما او ایس قرن توی بیابان است، نزدیک پیغمبر است. امیدوارم که همیشه قلب مبارک آقایان و خانم‌ها نزدیک به ولایت باشد. چه وقت نزدیک می‌شود؟ [وقتی که] گذشت داشته باشید، با هم دوست باشید.

اگر خانم حالا یک کاری کرد، حالا کینه نکن که [بگویی

تو] چند سال پیش این کار را کردی. یا خانم‌های عزیز اگر مردشان حالا یک کاری کرد که مطابق میل تو نیست، دیگر این قدر دنبال نکن. اگر آن کاری که همسر شما کرد، مطابق میل خدا و پیغمبر نبود، مردت را نصیحت کن. تو هم آقای عزیز، اگر خانم یک کاری کرد که مطابق [امر] خدا و پیغمبر نبود، تذکر به او بده، خیلی دنبال نکن.

عزیز من. یک روایت یادم آمد، حضرت رضا به دعبل خزاعی گفت دعبل، می‌روی؟ گفت آره. گفت پیامی به تو می‌گویم، به دوست‌های ما بگو: اگر همدیگر را بدرید، به شفاعت ما نمی‌رسید. دریدن یعنی از حرف نگذشتن، دریدن یعنی بخل داشتن، دریدن یعنی گذشت نداشتن؛

با هم محبت داشته باشید. خیلی حرف است که می‌گوید ای دعبل بگو به شفاعت ما نمی‌رسید. چقدر [به] دعبل، امام رضا پیام داده برای شما، چرا پیام را قبول [نمی]کنید؟ با هم دوست باشید، رفیق باشید.

والله، الان نزدیک هشتاد سالم است، هیچ موقعی سر مال دنیا با کسی حرفم نشده، همیشه گذشت داشتم. نداشتم، [اما] گذشتش را داشتم. نداشتم، [اما] گذشتش را داشتم. چرا؟ نداشتم، [اما] گذشت داشتن یعنی چه؟ هر که گفت جایزه به او می‌دهم. خبری نیست؟ (یعنی خودم احتیاج داشتم، ولی می‌توانستم بگذرم از آن)، احسنت به شما. احتیاج داشتم، به آن مبلغ پول احتیاج داشتم، اما می‌دیدم [اگر بخوام بگیرم] حالا نگران

می شود، گذشت می کردم. توجه داشتی؟ در فقر یک وقت می سوختم و جر نمی کردم با طرف، چرا؟ حساب آینده اش را می کردم. [می دیدم] الان من ناراحتم، [اگر] بخواهم با این چیز [جر و بحث] کنم، حسابش را می کردم، [می دیدم ناراحتی پیش می آید]. پدرش را می دیدم، پسرش را می دیدم، فرزندش را می دیدم، خانواده اش را می دیدم؛ می دیدم الان این گذشت یک گذشتی است که همه آنها ناراحت نمی شوند. پس هر موقع که می خواهید [کاری] کنید آینده نگر باشید، نه زودبین. چرا؟ روایت داریم می گوید عجله کار شیطان است. عجله نکن، گذشت داشته باش. چقدر ائمه گذشت دارند با ما؟ چقدر خدا گذشت

دارد برای ما؟ چقدر نافرمانی کردیم؟ چقدر خدا می‌گذرد؟ تو دلم می‌خواهد صفات خدایی داشته باشی، صفات خدایی گذشت است، صفات خدایی انفاق است، صفات خدایی این است که تحمل کنی. صفات خدایی خواست خداست، خواست خدا امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. صلوات بفرستید.

همیشه جان من در صراط مستقیم باشید، توجه کنید از صراط مستقیم خارج نشوید. صراط مستقیم علی بن ابوطالب است. صراط مستقیم خواست خداست، خواست خدا علی است. خواست خدا حضرت رضاست، بین چه به دعبل می‌گوید؟ دلش می‌خواهد پیام بدهد به شماها.

گذشت داشته باشید اما بی عرضه هم نباشید، من این را هم این جا بگویم. عرضه داری باز به غیر از گذشت است، یک وقت می بینی یکی کلاحت را می خواهد بشناسد [بردارد]. الان می آید یک مُشتی بلوز می برد، دوباره هم می خواهد ببرد. از او بگیر، فهمیدی؟ یک قدری می خواهد ببرد، می گوید می شود ببری. حواست [جمع باشد]، گذشت آنجایی است که خدا گفته گذشت کنی. حالا الان این بنده خدا یک نسیه ای از تو برده، برو تعقیب کن، ببین اگر دارد از او بگیر. اما یک وقت می بینی ندارد، به واقع ندارد دیگر، دیگر آبروی خودش و آبروی زن و بچه را همه را نبر، نرو در خانه شان بد و بی راه بگو. تو اگر آبروی او را حفظ کردی، خدا آبرویت را

حفظ می کند. اما یکی متدین نیست، قلدر است. امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید که من از دو عده بدم می آید: از ظالم و مظلوم. [کسی] می گوید چرا از مظلوم؟ می گوید [اگر] بتواند احقاق کند [ولی] نکند. مظلومیت یک حرف است، گذشت یک حرف است، توجه کنید. امروز تو که رفتی آنجا کارخانه سنگ داری، باید مردم آنجا شما را باعرضه بدانند، نه بی عرضه؛ اگر نه اثاث را هم می آیند می برند. توجه می کنی من چه می گویم؟ قربان شکل ماهت بروم، حواستان جمع باشد. همه چیزها را به ما گفته اند، همه چیزها را به ما گفته اند. صلوات بفرستید.

اما باز درباره حجت خدا این جوری نیست. او احتیاج به

مال ندارد، اما احتیاج به جان تو دارد. چرا؟ چرا حجت خدا احتیاج به جانت دارد؟ والله اگر نکشی، حرف من را نفهمیدی، باید بکشی. چرا؟ [امام] می خواهد جان بدهی [تا] جان به تو بدهد. قشنگ شد؟ اگر قشنگ است صلوات بفرستید. اما به تو گفته به دوستهای ما کمک کن، اما او [خودش] که کمک نمی خواهد که، او جان می خواهد. حالا هم می خواهد جان بدهی [تا] جان به تو بدهد. مگر اصحاب امام حسین [جان] ندادند؟ خب حالا امام زمان یک چیز بالاتر [به آنها داد]. آورد بالا، حالا که جان داده، آقا امام زمان یک چیزی هم رویش گذاشت، گفت جان خودم، پدر و مادرم به قربانتان. بیا عزیز من یک چیزی به امام بده که یک چیزی رویش

بگذارد به تو بدهد. چرا دینت را به خلق می دهی؟ چرا دنبال خلق می روی؟ چرا خلق را مؤثر می دانی؟ تو عقل داری؟ خدا عقل به تو بدهد. خلق نابود است. خلق تو را برای خودش می خواهد، اما امام زمان خودش را برای تو می خواهد، احتیاجی ندارد که. قشنگ است والا حرف، کجا می روی ای رفیق عزیز؟

حضرت فرمود در آخرالزمان سه چیز است امت من را جهنمی می کند: یکی آمال و آرزو، یکی شکم، یکی فرجشان. الان بین ایران روی این سه تا دارد می گردد یا نمی گردد. چیست دیگر؟ علی را کنار گذاشتیم. این حرفهای آخرالزمان را [به آن] نخندید، کنار نگذارید فرمایشات پیغمبر را، فرمایشات امیرالمؤمنین را، باید

بیاورید و پیاده کنید توی کار خودتان، توی اعمال و رفتار خودتان. خنده به جای خود، مزاح شرعی به جای خود، نگه داشتن ولایت به جای خود؛ آن نگه داشتن ولایت اهمّ به همه این حرف‌هاست. تو اگر ولایت را مواظبش بودی، ولایت حفظت می‌کند. ببین همین جور که تمام عالم به واسطه امام زمان (صلوات بفرستید [سر پاست])، تمام عالم به واسطه امام زمان سر جایش است، سبز و خرم است به واسطه وجود مبارک امام زمان؛ عزیز من اگر تو هم می‌خواهی سبز و خرم باشی، باید محبت امام زمان داشته باشی. عزیز من، فدایت بشوم، قربانت بروم، اتصالت را نگذار شیطان قطع کند.

علی علیه السلام ببین [چه می‌گویدی]، تو باید صفات الله

داشته باشی. صفات الله صفات علی است. صفات الله صفات امام زمان است. ببین چه می گوید امیرالمؤمنین، ببین چه می گوید امام زمان. (امروز ان شاء الله، به امید خدا، بعد از ظهر یک روضه حضرت زهرا بخوانم برایتان، ان شاء الله یک اشکی بریزیم و یک آبرویی در خانه امام زمان پیدا کنیم، اما الان حالش را ندارم.)

این همه که می گویند ریسمان حبل المتین، ریسمان خدا امام زمان است [در] دستتان. تجدیدی نشوید. ما زمانی می شویم، نه امام زمانی. کجا زمانی می شوی؟ موقعی که خریدهای زشت بکنی، چیزهای بد بخری، بیاوری توی خانه ات. این چیست آوردی توی خانه ات؟ آیا می فهمی؟ تلویزیون زمان است می بری، ویدیو زمان

است می‌بری [توی خانه‌ات]. این نمی‌دانم این چیزهایی که بازی می‌کنند چیست؟ کی با آن بازی کرده؟ بگویید ببینیم، چه چیز است این‌ها؟ آتاری، ماتاری. آتاری می‌بری چه کنی؟ برو دیگر خجالت بکش، چرا بیت‌المال را می‌دهی این‌ها را می‌خری؟ خوب توی آستینت می‌کند، حالا به جای دیگریت اگر می‌کند من خبر ندارم؛ محاکمه‌ات می‌کند. شیعه باید همه جا [ایش] درست باشد، هم چشمش درست باشد، هم دستش درست باشد، هم پایش درست باشد. نفسش، نفس محمود باشد، یعنی نفس خدا [باشد]. نفس محمود؛ یعنی نفس شیعه باید تحت اختیار ولی‌الله الاعظم امام زمان باشد. صلوات بفرستید.

شیعه بکر است، شیعه نباید زشت باشد، باید بکر باشد. یعنی کار زشت از دستش [بر] نیاید، از چشمش [بر] نیاید، از پایش [بر] نیاید. زشت نباید باشد شیعه، [باید] بکر باشد. الحمد لله، شکر رب العالمین، من قسم می خورم، تمام این رفقای من، تمام حضار مجلس، تمام این ها که در این جلسات حضور می کنند، والله بکرید. من دارم برای دیگری می گویم که شماها شکر بکنید که خدا بکرتان کرده در ولایت. [شما] تمام تلاشتان این است که بیایید ببینید من چه می گویم، یک حرفی که نجات است باز به گوششان بخورد. در تمام دوره امام صادق، امام باقر، یک نفر [این طور] بوده؛ شما الان هرکدامتان نفر نفر مثل او هستید. چرا توجه ندارید؟ چرا من را

جوش می دهید؟ چرا شکرانه تان کم است؟ سی هزار حدیث از امام باقر بلد است، سی [هزار] تا [از امام صادق]. جابر جحفی بود انگار، حالا اسمش را نمی دانم، سی هزار [حدیث] از امام باقر [و] سی هزار [حدیث] از امام صادق، [می داند] هنوز می آید [خدمت امام]. می گوید من می ترسم یک چیزی که من را نجات بدهد، هنوز به گوشم نخورده [باشد]. [او] شصت هزار حدیث را می گذارد این جا، [شما] چهارتا چیز طوطی واری بلدید، [می گوید] نه آقا جان بلدیم این ها را، این ها را که حاج حسین می گوید، [قبلاً] گفته. شیطان بیراهه ات برده، شیطان خیالی ات کرده، به حضرت عباس حجت را به همه طی کردم. [او] سی هزار حدیث، شصت هزار حدیث

بلد است، باز دوباره می‌آید. مگر ولایت تمامی دارد که می‌گویید من بلام؟ تمام شد ولایت؟ [آیا] تو حجت کل خلقتی [که می‌گویی] من بلام؟ چه چیز بلدی؟ تو چه چیز بلدی؟ بلد کیست؟ بلد حجت خداست. تمام [علم] آینده و گذشته را خدا به این امام داده، او بلد است. حالا او راهنمای ماست، ما باید بیاییم ما را راهنمایی کند. این حرفها حرفهایی است که جنخ [تازه] راهنمایی است، جنخ مثل راهنمایی [حرف] زده، هنوز کار دارد. حالا جان من [می‌گوید] ایست، درست است؟ حالا خاموش می‌کند، حالا می‌گوید برو. ولایت خاموش و روشن دارد عزیز من، تو باید دائم روشن باشی، نه یک وقت مثل راهنمایی، یک وقت بزنی، یک وقت نرنی.

آدمی که ولایت دارد [و] خودش را در اختیار ولایت گذاشته، دیگر [باید] چون و چرا نکند. کسی که چون و چرا کند، والله هنوز ولایتش کامل نیست. چه می‌خواهی بفهمی این قدر چون و چرا می‌کنی؟ چون و چرا به جایی نمی‌رسد، فقط می‌رسد به جدل. تو باید ولایت را در قلبت انباشته کنی، هی جمع کنی ولایت را؛ همین جور که عزیزان من در دفتر جمع می‌کنند، دارند ولایت را جمع می‌کنند. امیدوارم که [خدا اجرشان بدهد]، به غیر خدا هیچ کس نمی‌تواند این‌ها را پاسخ بدهد. شما دارید الان ولایت را جمع می‌کنید. آدم باید ولایت جمع‌کن باشد، نه دنیا جمع‌کن. همان دنیا را هم که جمع می‌کند، باید به امر ولایت جمع کند. خدا می‌داند یکی یک ماه پیش یک

مبلغی آورد، چند نفر را، این ها همه [را نجات داد]. [از این پول] جهاز [درست] شد، نمی دانم قرض [پرداخت] شد، نمی دانم چیز بانکی شد، من نمی دانم، می خواهم بگویم که دست کم، دست کم، به قدر صد و پنجاه نفر نجات پیدا کردند برای مبلغی که این داد. ما باید بیاییم همدیگر را نجات بدهیم، نه همدیگر را گرفتار کنیم. بی ولایتی، گرفتاری است. ولایت، نجات دهنده کل خلقت است. صلوات بفرستید.

پس شما قدمی که می زنید [باید در جهت ولایت باشد]. ولایت زمین و آسمان و عرش و فرش ندارد، تو حدود قرار می دهی، تو برای [ولایت حدود قرار می دهی]. خوب هایمان حدود برای ولایت قرار می دهیم. ولایت

مگر حدود دارد؟ چیزی که انتها ندارد، حدود ندارد. این فرش حدود دارد، نمی دانم دو متر در نمی دانم سه متر است، در چهار متر است. آسمانش هم حدود دارد، زمینش هم حدود دارد، دریا هم حدود دارد، صحرا هم حدود دارد، بهشت هم حدود دارد، عرش هم حدود دارد. هر چیزی که خلقت شده حدود دارد، حدودش را کی می داند؟ امام زمان. من که نمی دانم که، من که نمی دانم که، امام زمان می داند. اما گفته این حدود بی امر باطل است، بی امر حدود باطل است. یعنی چه؟ تند شد، یعنی این ها بقا ندارد. آن آیه «اذا زلزلت» را بخوانید، حرف من را قبول می کنید، همه یکهو فانی می شود. به حضرت عباس روایت داریم تمام خلقت

فانی می‌شود، خدا یک نگاه می‌کند. خدا یک نگاه دلش می‌خواهد به فانی بکند، چندین نمی‌دانم [کرات داریم]، ما که نمی‌توانیم حساب کنیم خدا چه خدایی است، چه کار کرده؟ رفت بالا حرف. [ما که نمی‌دانیم خدا] چه خلق کرده؟ چند میلیارد میلیارد کرات دارد؟ اصلاً نمی‌شود حدش را معلوم کرد.

من با عقل ناقصم دارم حرف می‌زنم. من با عقل حرف نمی‌زنم، من با عقل ناقصم حرف می‌زنم، اما شما با کمال درست قبول کنید. آنچه را که خدا خودش می‌داند [خلق کرده]، خدا خودش می‌داند چه خلقت‌هایی دارد، چه جایی دارد، معلوم نیست که ما چه بگوییم. بشر مغزش مغز گنجشکی است، اما حدود حرف را آدم

حالی اش می شود. بشری که یک قدری چشمش باز شد، چشمش به غیر امر نگاه نکرد، عالم بین می شود. حالا یک عالمی را خدا [خلق کرده]، یک موقعی همه را نابود می کند. با مشرک بودنم است که دارم این حرف را می زنم، مشرکم [اگر بگویم از همه این ها اطلاع دارم]. خدا با آن چشمی که خودش می داند یک نگاه می کند، تمام فانی می شود. خدا به باقی بودن دنیا [کار ندارد]، می خواهد فانی اش را ببیند، یک دفعه فانی می شود. یک دفعه نگاه می کند، فقط چیزی که فانی نمی شود ولایت است، چون که وصل به خداست.

این صور اسرافیل [چیست؟] چه می گویند این ها؟ برو تریاکت را بکش، این را به این بچسبان، این جوری کن.

تو چه خبر داری از این حرف‌ها [که] حرف بی خود می‌زنی؟ اسرافیل کیست که بدمد؟ [خدا می‌فرماید] علی جان، بدم. یک دم می‌زند تمام خلقت می‌آید سر جایش، علی [این کار را] می‌کند. صلوات بفرستید.

چرا می‌گویند علی جان می‌دهد، [اما] این‌ها نمی‌کشند؟ تو باید بروی تریاک بکشی، سیگار بکشی، از دنیا بکشی، بدبخت، آرام [باش]. علی تمام این خلقت‌ها را به وجود می‌آورد. حالا مرتیکه این جا نمی‌کشد، [اگر بگویی] علی خلق می‌کند، [می‌گوید] خدا خلق می‌کند. [علی خلق می‌کند] اما به اجازه خدا، خدا می‌گوید بدم. خدا می‌گوید علی بدم، بریزند بیرون، همه می‌ریزند بیرون. بیا زیر سایه علی باش، کجاییم ما؟ کجا ولایت را فهمیدیم؟ تو

مرتیکه لا اله الا الله، برو ایرادی! آرام بگیر.

برو شب و نصف شب متوسل شو به زهرا، یک اشکی بریز. [بگو] زهرا جان، دل من را باز کن. زهرا جان، چشم من را عالم بین کن. زهرا جان، این ایرادی ها را از قلب من بیرون کن. زهرا جان، این وسوسه ها را از من بگیر. اگر نگرفت. اصلاً امام زمان هم به اجازه مادرش است، حسین هم به اجازه مادرش است. بپریم بالا؟ علی هم به اجازه زهراست، زهرا هم به اجازه آنهاست. این ها یک نورند، یکی هستند، با هم نجوا می کنند. [می گویند] علی جان اجازه بده، زهرا جان اجازه بده، حسین جان اجازه بده، این ها اجازه می دهند. [با هم] نجوا می کنند، همه شان یکی هستند. صلوات بفرستید.

خدایا عاقبتتان را به خیر کن.

خدایا گوش شنوا به ما بده.

خدایا این رفقای من را روح کن. خدایا اگر [آنها را] روح
بکنی، به روح تمایل دارند، یعنی [به] وجود امام زمان.
(سفت بگو الهی آمین، صبحانه که خوردید که، سفت. از
روی شوق بگویید الهی آمین)

خدایا قلب مبارک دوستهای من را یک کادو بده، آن هم
محبت علی است.

آقا علی بن موسی الرضا، یک کادو به این ها بده. آن هم
محبت وجود مبارک امیرالمؤمنین است، وجود مبارک
ولایت است، محبت زهراست.

ما می خواهیم کادو ببریم در قیامت، امام زمان، جان من، قربانت بروم، فدایت بشوم، تو هم کادو بده ما ببریم، آن هم محبت مادرت است.

خدا رحمت کند خوانساری را، بنا کرد زحمت هایش را توی دنیا [که] هفتاد هشتاد سال کشیده [گفتن]، گفت تمام آنها نابود است، محبت زهرا باقی است. [اگر بپرسند] خوانساری چه آوردی؟ [می گویم] محبت زهرا را.

خدایا به ما [محبت زهرا] بده، ما هم آن را قیامت ببریم، تا امام زمان ما را تحویل بگیرد، تا خدا ما را تحویل بگیرد.

آقا علی بن موسی الرضا، تو را به حق آن جوان ناکام
عزیزت [محبت زهرا] به ما بده. اگر نجسیم پاکمان کن،
اگر کافریم مسلمانمان کن، اگر [توی] بی راهیم توی راه
بیاورمان، به ما بده. (با صلوات بر محمد)

یا علی